

## مؤخره

### بازنگری واپسین نوشته‌های مارکس درباره روسیه

کوپن آندرسون<sup>۱</sup>

امسال (۲۰۰۷)، صد و بیست و پنجمین سالگرد پیش‌گفتار ۱۸۸۲ مارکس به مانیفست کمونیست، همراه با انگلس است. در این پیش‌گفتار مارکس از مسیر بدیلی برای رسیدن به کمونیسم در روسیه حمایت کرد، مسیری که متکی بر کمون‌های روستایی روسیه کشاورزی بود و با مسیری که خطوط کلی آن در جلد یکم سرمایه برای اروپای غربی ترسیم شده بود تفاوت داشت. پیش‌گفتار ۱۸۸۲ نقطه اوج واپسین نوشته‌های مارکس درباره روسیه است که تا به امروز در چارچوب «مارکسیسمی» که توسط مارکسیست‌های پسامارکس تکامل یافته جذب نشده است.

---

۱. کوپن آندرسون، جامعه‌شناس آمریکایی و مؤلف کتاب هگل، و مارکسیسم غربی، مقاله حاضر در شماره اکتبر - نوامبر ۲۰۰۷ مجله نیوز اند لترز انتشار یافته

این امر برای کسانی که امروزه علیه سرمایه مبارزه می‌کنند، نقصان بزرگی است. در بسیاری مناطق به‌ویژه آمریکای لاتین، جنبش ضد سرمایه‌داری در جست و جوی مسیرهای «مستقل» به جامعه‌ای جدید است. اغلب، این جنبش‌ها به شکل‌های اشتراکی بومی، که پیش از سرمایه‌داری وجود داشته‌اند، همچون منبعی از مقاومت می‌نگرند. با این همه، این جست و جو بیشتر اوقات به توهم «سوسیالیسم در یک کشور» دل‌سپرده است، انگاره‌ای که بر مبنای آن می‌توان سوسیالیسم را بدون نقض قانون ارزش در بخش گسترده‌ای از جهان سرمایه‌داری پیشرفته، شامل یک یا چند منطقه عمده صنعتی مانند آمریکای شمالی یا اروپای غربی، خلق کرد. مارکس در بحث‌های دهه ۱۸۸۰ درباره مسیرهای بدیل برای روسیه، از این نوع سیاست توهم‌آمیز خودداری کرد و در همان حال ویژگی‌های یک کشور غیرصنعتی مانند روسیه، با شرایط تاریخی و اجتماعی متفاوت با غرب را در نظر گرفت.

واپسین نوشته‌های مارکس درباره روسیه، که از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۲ تداوم داشت، با بحث‌های بیشتری روبه‌رو شد، به‌ویژه پس از آن‌که همراه با تفسیرهای محققان گوناگونی در مجموعه مقالاتی از تئودور شانین با عنوان مارکس متأخر و راه روسیه (۱۹۸۳) انتشار یافت. یک سال پیش از انتشار کتاب یادشده، این بحث‌ها در کتابی از رایا دونایفسکایا با عنوان رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه انقلاب مارکس (۱۹۸۲) و سایر مقالات او در این دوره مطرح شده بود.

متأسفانه، به دلیل یک سوبیه‌گی برخی از مقالات در کتاب شانین، بسیاری از بحث‌های مربوط به واپسین نوشته‌های مارکس سه نکته تعیین‌کننده را مبهم ساخته‌اند:

۱. مارکس بر توانمندی انقلابی شکل‌های بومی اشتراکی دهکده روسی تأکید کرده بود، اما نه به صورت نامشروط: روس‌ها

نمی‌توانند جامعه خود را بدون پیوند با «انقلاب پرولتری در غرب» انقلابی کنند.

۲. مارکس از انقلاب کمونیستی واقعی در روسیه سخن می‌گوید، نه صرفاً از انقلابی دموکراتیک؛ جامعه روسیه در صورت وجود چنین پیوندی می‌تواند از مرحله سرمایه‌داری جهش کند و مستقیماً به جامعه جدید برسد.

۳. ظهور چنین انقلابی در روسیه می‌تواند همچون جرقه‌ای برای انقلاب گسترده‌تر جهانی علیه سرمایه تلقی شود.

**I. چند راستا انگاری: پاسخ مارکس در سال ۱۸۷۷ به میخائیلفسکی درباره روسیه و روم**

مارکس در سال ۱۸۷۷ پیش‌نویس پاسخی را به مقاله‌ای درباره سرمایه آماده کرده بود که پوپولیست برجسته روس، میخائیل میخائیلفسکی، پیش‌تر در همان سال در مجله روسی *آته‌چستونیه زاپیسکی* [یادداشت‌های سرزمین پدری] منتشر کرده بود. آنچه مارکس را پریشان می‌کرد این بود که میخائیلفسکی، با هدف دفاع از او، نظریه تک‌راستایی تاریخ انسان را به مارکس نسبت داده بود. شاید مارکس از شیوه‌ای که میخائیلفسکی از چارچوب دیالکتیکی سراسری کتاب *(سرمایه - م.)* فاصله گرفته بود، ناراحت شده بود.

مارکس پیش‌نویس سه صفحه‌ای نامه خود به *آته‌چستونیه زاپیسکی* را با تکذیب این مطلب آغاز می‌کند که او هرگز امکان تحول ایجابی را بر مبنای کمون زراعی روسیه رد نکرده بود. در ادامه می‌گوید: در «فصل مربوط به انباشت بدوی [در سرمایه] چیزی بیش از دنبال‌کردن مسیری را ادعا نمی‌کند که بر اساس آن در اروپای غربی نظم اقتصادی سرمایه‌داری از رجم نظم اقتصادی فئودالی ظهور کرد.» در این جا مارکس از ویراست

۷۵-۱۸۷۲ فرانسه نقل می‌کند که در آن متن سرمایه را در جهت دیدگاهی چندراستایی تر تغییر داده و درباره «سلب مالکیت از تولیدکننده کشاورزی» چنین نوشت: «انگلستان تاکنون تنها کشوری است که این امر [سلب مالکیت] به طور کامل در آنجا انجام شده است... اما همه کشورهای دیگر اروپای غربی همین تکامل را طی خواهند کرد.»

مارکس در ضمن به خرده‌گیری میخائیلوفسکی درباره دیالکتیک هگلی پاسخ می‌دهد و می‌نویسد که در پایان بحث فصل انباشت بدوی در سرمایه، گرایش تاریخی تولید سرمایه‌داری را عبارت از این واقعیت می‌داند که «نفی خود را با سرسختی حاکم بر استحاله‌های طبیعت پدید می‌آورد، یعنی خود عناصر نظم اقتصادی جدیدی را خلق می‌کند.» این اشاره مربوط به نتیجه‌گیری اثر است که بنا به آن سرمایه با شورش کار «نفی می‌شود»، فرایندی که مارکس به عنوان «نفی نفی» مشخص کرده است. از آن زمان به بعد، ضد هگلی‌هایی مانند لویی آلتوسر، مارکسیست ساختارگرا، از استفاده مارکس از هسته مفهوم هگلی منفیت در این مقطع حساس شکایت می‌کردند، و غیرمارکسیست‌ها ادعا می‌کردند که مارکس کوشیده است تا قوانین اقتصادی‌اش را از طریق قیاس‌های هگلی «اثبات کند.»

در این‌جا در سال ۱۸۷۷، مارکس به این اتهام آخر به شرح زیر پاسخ می‌دهد: «در این مقطع برای این اظهار نظر مدرکی ارائه نمی‌کنم، به این دلیل که این گزاره صرفاً به اجمال تفسیرهای طولانی را که پیش‌تر در فصل‌های مربوط به تولید سرمایه‌داری ارائه شده بود، جمع‌بندی می‌کند.» به این ترتیب، توسل مارکس به زبان هگلی در پایان سرمایه، فقط یک شاخص روشمندانه است. به نظر می‌رسد مارکس می‌خواهد نشان دهد که دیالکتیک به این دلیل در سرمایه جفت و جور می‌شود چون خود واقعیت دیالکتیکی است، نه به این دلیل که وی دیالکتیک را بر واقعیت تحمیل کرده است.

مارکس در ارتباط با روسیه می‌گوید: «اگر روسیه بخواهد مانند کشورهای اروپای غربی به کشوری سرمایه‌داری بدل شود»، آنگاه فقط و فقط باید ۱. از دهقانان خود سلب مالکیت کند و آن‌ها را به کارگر تبدیل کند، ۲. باید دستخوش «قوانین بی‌رحمانه‌ی» سرمایه‌داری قرار گیرد. اگر روسیه گام اول را برندارد، آنگاه گام دوم هم برداشته نخواهد شد.

مارکس مثال دیگری از مسیر جایگزین تکامل ارائه می‌دهد که به سرمایه‌داری نینجامید و آن مسیر روم باستان بود: «در بخش‌های گوناگون سرمایه جلد یکم، تلویحاً به سرنوشتی اشاره کرده‌ام که پلین‌های روم باستان با آن روبه‌رو شدند. آنان اساساً دهقانانی آزاد بودند، هر کدام قطعه خود را شخصاً کشت می‌کردند. در جریان تاریخ روم از آنان سلب مالکیت شد... چه اتفاقی افتاد؟ پرولترهای روم، نه به کارگران مزدبگیر، بلکه به «عوام‌الناسی» عاطل و باطل بدل شدند که بیش از کسانی که در جنوب ایالات متحد «سفیدهای فقیر» نامیده می‌شوند در فقر مطلق به سر می‌بردند؛ و آنچه در مقابل آن‌ها گشوده شده نه شیوه تولید سرمایه‌داری بلکه برده‌داری بود.»

اگرچه مارکس شباهت‌هایی را بین روم و جنوب آمریکا برقرار می‌کند، تأکید او در جهت دیگری، بر تفاوت‌های رادیکال بین شکل‌های اجتماعی روم و دوران مدرن استوار است.

نکته اصلی مارکس در نامه‌اش درباره میخائیلوفسکی این بود که برخلاف نظر نام‌برده، مارکس «نظریه عام فلسفی-تاریخی» درباره جامعه را، که برای همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل تعمیم باشد، بسط نداده بود: «به این ترتیب، رویدادهایی با شباهتی خیره‌کننده، که در بسترهای تاریخی متفاوتی رخ داده بودند، به نتایجی کاملاً متفاوت انجامیدند. با مطالعه جداگانه هر کدام از این تحولات، شاید به آسانی بتوان کلید این پدیده را یافت. اما درک آن هرگز با شاه‌کلید یک

نظریه عام تاریخی-فلسفی حاصل نمی‌شود که فضیلت برتر آن فراتاریخی بودن است.»

علاوه بر این، اجتناب‌ناپذیر نبود که روسیه به سرمایه‌داری تبدیل شود، زیرا مارکس آنچه را که «نظریه تاریخی-فلسفی درباره مسیری جهان شمول» نامیده بود و «به ناگزیر بر همه ملت‌ها، بدون توجه به اوضاع و احوال تاریخی که در آن قرار دارند، تحمیل می‌شود»، رد کرده بود.

به این‌گونه، مارکس این موضوع را رد می‌کند که ۱. نظریه تک‌راستایی تاریخ، ۲. و مدلی جبرگرا از تحول اجتماعی را بسط داده و ۳. به طور خاص روسیه ناگزیر است به همان سیاق سرمایه‌داری غربی تکامل یابد.

مفسران پس از دهه ۱۹۶۰ در ارتباط با نحوه رد چارچوب تک‌راستاانگاری از سوی مارکس جدید سال ۱۸۷۷ با کسانی که با دیدگاهی به شدت یک‌سویه آن را گسستی از گذشته مارکس می‌دانستند، تفاوت چشمگیری داشتند. تئودر شانین در مارکس متأخر و راه روسیه این برخورد جدید مارکس را دور شدن از «جبرگرایی تک‌راستایی» از سرمایه می‌داند، در حالی که هاروکی وادا معتقد است که مارکس «پس از نگارش ویراست نخست آلمانی سرمایه، دستخوش تغییر چشمگیری شد.» جیمز وایت، در کارل مارکس و خاستگاه‌های فکری ماتریالیسم دیالکتیکی (۱۹۹۶) مدعی است که «با عطف به گذشته، تفسیری بر سرمایه تحمیل شد که کاملاً با روحی که این کتاب آکنده از آن است مغایرت دارد.»

سایر پژوهشگران با همان یک‌سویه‌گی معتقدند هیچ تغییر بنیادی رخ نداده است: حتی در مارکس متأخر و راه روسیه، درک سایر و فیلیپ کوریگان قاطعانه استدلال کردند که «شانین...در گستره گسست بین (مارکس متأخر) و آنچه پیش از آن رخ داده بود، مبالغه می‌کند.» اما خود

آن‌ها با این بیان که واپسین نوشته‌های مارکس درباره روسیه «نه گسستی رادیکال بوده و نه روشن می‌کند که اساساً چگونه باید نوشته‌های دوران بالیدگی مارکس را خواند»، گستره تغییرات مارکس را به حداقل رساندند. رایا دونایفسکایا در رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفه انقلاب مارکس، از این شکل‌های یک‌سویه‌گی اجتناب می‌کند و می‌نویسد که مارکس در واپسین دهه زندگی خود، «آشکارا درباره مسیرهای جدید انقلاب کار می‌کرده، نه آن‌گونه که برخی از مطالعات کنونی جامعه‌شناسی می‌خواهند به ما بقبولانند که مارکس تمامی زندگیش را صرف تحلیل تکامل سرمایه‌داری در اروپای غربی کرد.»

## II. نامه مارکس در سال ۱۸۸۱ به زاسولیچ: واقعیت مشخص اشکال کمونی روسیه

نامه سال ۱۸۷۷ مارکس دیدگاه چندراستاانگاری خود را مورد تأکید قرار می‌دهد اما موقعیت روسیه را بیش از جلد یکم سرمایه تحلیل نمی‌کند. با این همه، در پیش‌نویس‌های نامه مارس ۱۸۸۱ خود به ورا زاسولیچ، انقلابی روس، شروع به این تحلیل کرد.

در نامه ۱۶ فوریه ۱۸۸۱، زاسولیچ، عضو خودخوانده «حزب سوسیالیست» روسیه از مارکس می‌پرسد که آیا «کمون روستایی، رها از مطالبات گزاف مالیاتی و پرداخت به اشراف و مدیریت خودسرانه، قادر به تکامل در جهت سوسیالیستی است» یا «مقدر است که کمون نابود شود»، و سوسیالیست‌های روس باید منتظر تکامل سرمایه‌داری، ظهور پرولتاریا و در آینده‌ای دور انقلاب سوسیالیستی باشند. زاسولیچ اضافه کرد که پیروان روسی مارکس از نظر دوم دفاع می‌کردند.

مارکس در پاسخ خود، ۸ مارس، بار دیگر به همان فراز یادشده از ویراست فرانسه سرمایه اشاره می‌کند و بحث انباشت سرمایه را با اروپای

غربی در یک مقوله قرار می‌دهد و قبل از نتیجه‌گیری می‌نویسد: «بنابراین، اجتناب‌ناپذیری تاریخی این مسیر آشکارا به کشورهای اروپای غربی محدود است.» مارکس این نامه را با چند اظهارنظر محتاطانه به پایان می‌برد: «... اما مطالعه خاصی که درباره آن انجام داده‌ام... متقاعد کرده است که کمون تکیه‌گاه تجدیدحیات اجتماعی در روسیه است. اما برای این‌که بتواند چنین کارکردی داشته باشد، ابتدا باید اثرات مخربی را که از همه جهات به آن هجوم می‌آورند برطرف و سپس شرایط متعارف تکاملی خودجوش را برای آن تأمین کرد.»

وی خاطر نشان می‌کند که داوری خود را تا حد زیادی بر تفاوت‌های مشخص بین ساختار اجتماعی دهکده روسی و مالکیت اشتراکی اش با دهکده قرون وسطایی در اروپای غربی استوار ساخته است. می‌افزاید که مطالعات اخیرش درباره جامعه روسیه وی را متقاعد کرده که «کمون تکیه‌گاه تجدیدحیات اجتماعی در روسیه است.»

### الف. روسیه و چند راستا انگاری

مارکس در دست‌نوشته‌های مقدماتی و غنی خود و نیز پیش‌نویس‌های باقی‌مانده از پاسخش به زاسولیچ این نکات را با ژرفای بیشتری بررسی می‌کند. در نامه ۱۸۷۷، چند راستا انگاری درونمایه عمده این پیش‌نویس‌هاست.

با این همه، باید تأکید کرد که مارکس هیچ چیزی به نشانه خودکفایی اقتصادی برای روسیه مطرح نمی‌کند بلکه وحدت جدیدی از دوران‌های باستانی و مدرن را پیشنهاد می‌دهد یعنی وحدتی که از بالاترین دستاوردهای مدرنیته سرمایه‌داری سود می‌برد:

«دقیقاً به این دلیل که کمون روستایی با تولید سرمایه‌داری معاصر است، می‌تواند تمامی دستاوردهای ایجابی آن را برای خود تصاحب کند،

بدون این‌که دستخوش فرازونشیب‌های هولناک آن شود... اگر ستایشگران نظام سرمایه‌داری در روسیه امکان تئوریک چنین تحولی را نفی می‌کنند، از آن‌ها این پرسش را می‌کنم: آیا روسیه برای استفاده از ماشین، کشتی‌های بخار، راه‌آهن و غیره، ناگزیر بود مانند اروپا یک دوره طولانی جنینی صنعت ماشین را پشت سر گذارد؟ آیا آن‌ها نیز می‌توانند توضیح دهند چگونه تمامی سازوکار مبادله (بانک‌ها، مؤسسات اعتباراتی و غیره) که در غرب محصول قرن‌ها بود، به یک چشم به هم زدن وارد روسیه شد؟»

### ب. روسیه، هند و پس از آن

درونمایه دوم در پیش‌نویس‌ها، که در نامه‌ای که عملاً مارکس برای زاسولیچ فرستاد مطرح نشده است، در ارتباط با درهم‌تنیدگی موضوعات دفاتر ۸۲-۱۸۷۹ وی درباره قوم‌شناسی و هند همراه با تأملات یادشده درباره روسیه است. مثلاً، مارکس تلویحاً به این انگاره لوئیس هنری مورگان، انسان‌شناس، اشاره می‌کند که تمدن غربی در آینده کمونیسم باستانی را در شکلی بالاتر احیا می‌کند. همچنین به اثر هنری سومر مین، هر چند نه بدون انتقاد، درباره شکل‌های اشتراکی در هند و ایرلند اشاره می‌کند که نشان داد:

«۱. کمونته‌های بدوی به نحو غیرقابل مقایسه‌ای سرزندگی بیشتری از جوامع سامی، یونانی، رومی و به طریق اولی [و حتی قاطعانه‌تر] از جوامع مدرن سرمایه‌داری داشتند؛ و ۲. علل اضمحلال جوامع آن‌ها در آن دسته از عوامل اقتصادی نهفته است که مانع از عبورشان از یک درجه معین تکامل شد، و نیز ناشی از آن بسترهای تاریخی است که با بستر امروزی کمون روسی هیچ شباهتی ندارد.»

دومین درونمایه در پیش‌نویس‌های مارکس بر ویژگی‌های مشترک کمون‌های روسیه و کمون‌های دیگر در زمان‌ها و مکان‌های دیگر متمرکز

است. یقیناً مارکس نظریه‌ای دربارهٔ تکامل اجتماعی یا انقلاب برای آن کشور ساخته و پرداخته نکرده بود، چه رسد برای کشورهای مستعمراتی آسیا و آفریقا، یا برای آمریکای لاتین. در واقع، او فقط بسیار خلاصه از هند نام می‌برد، تنها برای این‌که آن را در تقابل با روسیهٔ مستقل از لحاظ سیاسی قرار دهد. در همان حال در این پیش‌نویس‌ها و سرمایه، از کاربرد منطقی انباشت اولیه به هند و نیز روسیه فاصله می‌گیرد. زیرا تکامل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری مدرن در هند، همانند روسیه، مستلزم آن بود که نه تنها از مالکیت خصوصی فئودالی، همچون اروپای غربی، بلکه از مالکیت اشتراکی نیز گذر کند.

با این همه، دامنهٔ گستردهٔ دفاتر مارکس دربارهٔ شکل‌های اشتراکی در سال‌های ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۲ - که شکل‌های معاصر در روسیه، الجزایر، هند، اندونزی و آمریکای لاتین را در بر می‌گیرد - حاکی از آن است که وی در جست و جوی خاستگاه‌های جدید مقاومت ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری از درون شکل‌های اشتراکی این جوامع متفاوت بوده است.

### پ. آیندهٔ روسیه و انقلاب جهانی

سومین درونمایه در پیش‌نویس‌های نامه به زاسولچ به دورنماهای انقلاب در روسیه و شکلی که ممکن بود بپذیرد مربوط است، یعنی موضوعاتی که به‌زحمت در نامهٔ مارکس به زاسولچ مطرح شد. در این مورد، مارکس قدرت شکل کمونی روسیه را با تهدیدهایی که از سوی سرمایه و دولت متوجه آن بود، سبک و سنگین می‌کند.

با این همه، در سطح بین‌المللی، عوامل دیگری در جهت ایجابی‌تر عمل می‌کرده‌اند: «تقارن با تولید غربی، که بر بازار جهانی مسلط است، روسیه را قادر می‌سازد تا تمامی دستاوردهای ایجابی نظام

سرمایه‌داری را در کمون بگنجانند، بدون این‌که خراج‌های بی‌رحمانهٔ آن را از سر بگذرانند.»

سرشت انقلاب روسیه چه می‌بود و چگونه بر تکامل آیندهٔ آن جامعه تأثیر می‌گذاشت؟ مارکس می‌نویسد: «برای نجات کمون روسی، انقلابی روسی ضروری است... اگر انقلاب به موقع رخ دهد، اگر انقلاب تمامی نیروهای خود را متمرکز کند... تا شکوفایی آزاد کمون‌های روستایی را تضمین کند، آن‌گاه طولی نخواهد کشید که این کمون‌ها به عنصری برای تجدید حیات جامعهٔ روسیه تحول خواهند یافت که در مقایسه با کشورهای که توسط نظام سرمایه‌داری به بردگی کشیده شده‌اند، نقطه قوت و امتیازی به‌شمار می‌روند.»

اما نکتهٔ مورد نظر در سال ۱۸۸۱ این بود که شکل‌های کمونی، که ۱. به دلیل تضعیف خود توسط سرمایه‌داری دچار بحران شده بودند و با این همه ۲. قادر بودند از دستاوردهای مدرنیتهٔ سرمایه‌داری استفاده کنند، می‌توانستند به انواع جدیدی از سوسیالیسم بیانجامند. به نظر من، این درس مفاهیم ضمنی‌ای را در بردارد که فراتر از روسیه است و به هندوستان و جوامع غیر غربی دیگری بسط می‌یابد که در دفاتر گزیده‌های مارکس در سال‌های ۸۲-۱۸۷۹ مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

آخرین بخش از واپسین نوشته‌های مارکس دربارهٔ روسیه، نگارش پیش‌گفتاری با همکاری انگلس برای دومین ویراست روسی مانیفست کمونیست است. رایا دونایفسکایا در رزا لوکزامبورگ، آزادی زنان و فلسفهٔ انقلاب مارکس آن را «مهم‌ترین نوشتهٔ مارکس دربارهٔ این موضوع» می‌داند. این پیش‌گفتار آخرین مقاله‌ای است که مارکس دربارهٔ این موضوع پیش از مرگ خود در سال بعد از آن نوشته است. مقالهٔ یادشده، مورخ ۲۱ ژانویهٔ ۱۸۸۲، به زبان روسی ترجمه و تقریباً بی‌درنگ در نارودنیا ولیا، روزنامه‌ای پوپولیستی، انتشار یافت، و بعدها در همان سال

در ترجمه جدید مانیفست توسط گئورگ پلخانف گنجانده شد. این پیش‌گفتار همچنین به زبان آلمانی در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت اما از آن زمان به بعد عمدتاً توسط مارکسیست‌های غربی به فراموشی سپرده شد. در این پیش‌گفتار خیزش یک جنبش انقلابی جدی در زمانی مورد توجه قرار گرفت که بقیه اروپا نسبتاً آرام و ساکت بود: «روسیه پیشاهنگ عمل انقلابی در اروپاست.»

**III.** نوع جدیدی از انقلاب کمونیستی و پیوندهای آن با پرولتاریای غربی سرشت آن انقلاب چه می‌بود؟ مارکس و انگلس در این مورد خطوط کلی امکانات انقلابی را درون شکل اشتراکی دهکده روسیه ترسیم و نهاد اشتراکی آن (ابشچینا) را بررسی کردند: «آیا ابشچینای روسی، یعنی شکل کاملاً فرسوده مالکیت اشتراکی بدوی زمین، می‌تواند مستقیماً به شکل کمونیستی بالاتر مالکیت اشتراکی گذار کند؟ یا ابتدا باید همان فرایند فروپاشی را طی کند که مشخصه تکامل تاریخی غرب است؟

تنها پاسخ ممکن به این سؤال در حال حاضر به این شرح است: اگر انقلاب روسیه به نشانه‌ای برای انقلاب پرولتری در غرب بدل شود، به‌نحوی که این دو همدیگر را کامل کنند، آن‌گاه مالکیت ارضی اشتراکی کنونی دهقان روسی می‌تواند چون آغازگاه تکامل کمونیستی عمل کند.» دو نکته در این‌جا مطرح است. آخرین جمله قاطعانه نکته‌ای را روشن می‌کند که مارکس در پیش‌نویس‌های نامه به زاسولچ تلویحاً مطرح کرده بود، این‌که انقلاب روسیه با تکیه بر اشکال اشتراکی زراعی‌اش ضروری است اما برای تکامل سوسیالیسم در آن کشور شرط کافی نیست. علاوه بر این، انقلابی توسط طبقات کارگری غرب مورد نیاز بود که این امکان را ایجاد می‌کرد که روسیه عقب‌مانده از لحاظ فن‌آوری از دستاوردهای مدرنیته سرمایه‌داری برخوردار شود. (در

مارکس متأخر و راه روسیه، وادا به طرز غیرقابل قبولی استدلال می‌کند که انگلس این شرط را در پیش‌گفتار ۱۸۸۲ گنجانده و مارکس متنی را امضا کرد که با آن موافق نبود.) با این همه، در همان حال، لازم نیست که انقلاب روسیه به دنبال انقلابی در غرب پدید آید بلکه می‌تواند «آغازگاه» انقلاب در غرب باشد.

دومین نکته تلویحی در پیش‌نویس‌های نامه به زاسولچ در این‌جا به نحو قاطعی روشن شده است: انقلاب روسیه می‌تواند به «تکامل کمونیستی» بیانجامد. این نکته بسیار مهم است. پارش چاتوپادهیای<sup>۱</sup>، در بررسی دقیق خود از این مسئله از جهات دیگر، هنگامی که ابراز می‌کند واپسین نوشته‌های مارکس درباره روسیه (هیچ اشاره‌ای به انقلاب «پرولتری» یا «سوسیالیستی» در روسیه نمی‌کند) بلکه فقط (به‌طور اجمالی به «انقلاب روسیه» اشاره می‌کند) رجوع کنید به مقاله سال ۲۰۰۶ وی با عنوان «گذار به سوسیالیسم: دیالکتیک پیشرفت در مارکس»، ماتریالیسم تاریخی شماره ۳: ۱۴ صص. ۴۵-۸۴) دچار لغزش می‌شود. کلام صریح مارکس و انگلس درباره «تکامل کمونیستی» از طریق شکل‌های اشتراکی روسیه این نظر را رد می‌کنند. چاتوپادهیای همچنین موردی قوی اما نهایتاً غیرقابل قبول از یک نوع استتگ‌گرایی روسی را مطرح می‌کند که بنا به آن مارکس به دنبال برقراری پیوند بین شکل‌های اشتراکی با انقلابی بود که صرفاً در روسیه کاربرد داشت.

مارکس و انگلس در پیش‌گفتار ۱۸۸۲ به مانیفست می‌نویسند که لازم نیست روسیه به صورت مستقل به صورت سرمایه‌داری رشد کند تا از ثمرات کمونیسم مدرن بهره‌مند شود، بلکه انقلاب آن می‌تواند به جرقه‌ای برای خیزش طبقه کارگر در جهان تکامل‌یافته از لحاظ فن‌آوری

تبدیل شود. این ادعایی متفاوت و رادیکال‌تر از ادعایی است که مارکس در اواخر دهه ۱۸۵۰ مطرح کرد و در آن جنبش‌های ملی مقاومت در چین و هند را در بهترین حالت به عنوان حاملان بالقوه دگرگونی دموکراتیک در آن سرزمین‌ها برشمرد.

مارکس و انگلس در پیش‌گفتار سال ۱۸۸۲ امکان دگرگونی کمونیستی در یک کشور عقب‌مانده از لحاظ فناوری مانند روسیه را مطرح می‌کنند. آیا مارکس چنین امکانی را در سرزمین‌های دیگری مانند هند، که شکل‌های اشتراکی‌اش را مطالعه کرده بود، نیز تشخیص می‌داد؟ گمان می‌کنم کثرت شواهد در این مورد نیز در جهت پاسخ مثبت است.

### نمایه

۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲-۴، ۹۸-۱۰۱، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۵۹-۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷-۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۷۶-۷۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۷۵-۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱-۸۲، ۳۸۴	آکسلرود، ب. پ.، ۳۲، ۹۹-۱۹۸، ۲۸۴ آلبرت، اینشتین، ۲۶۹ آلتوسر، لویی، ۷۱، ۱۴۶، ۳۷۸
اسپانیا، ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۴۷، اسپینسر، هربرت، ۱۹، ۲۴۹، اسپینسکی، گلب، ۷۵، استالین، ژزف، ۳-۵۲، ۲۸۲، استبداد شرقی و آسیایی، ۲۰، استعمار، ۲۱، افیمنکو، ا.، ۹۰، الکساندر دوم، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۶، ۱۸۲، ۲۶۵-۶۶، ۲۷۷، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۷۳، الکساندر سوم، ۱۱۶، ۲۱۵، ۲۸۳، ۲۸۸، انترناسیونال اول، ۲۸۲، انقلاب فرانسه، ۱۹، ۲۶۷، اوتین، ن.، ۸۰، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۸۳	آلمان، ۳۲، ۴۲، ۵۱، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۲۸-۱۲۷، ۱۳۵، ۲۲۲، ۲۲۴-۲۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳-۵۷، ۲۹۳-۶۲، ۲۵۹-۶۵، ۲۶۴-۶۵، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۹۱، ۲۹۳، آنتی‌دورینگ، ۷۰، ۱۳۸، ۱۵۱، ۲۵۵-۵۶، ۲۵۸، انگلس، فریدریش، ۱۲، ۴-۲۳، ۳۴، ۴۰، ۳-۴۲، ۴۵، ۵۰-۴۷، ۶-۵۵، ۵-۶۴، ۷۰-۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۹۳-۸۵، ۱۰۲، ۱۷-۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۵۶-۱۵۴، ۱۹۸، ۲۰۱، ۴-۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳-۲۸، ۲۳۰-۳۲، ۲۳۴-۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳-۴۳، ۵۱-۲۴۵، ۲۵۳، ۵۸-۲۵۵، ۶۱-۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۹-۷۱، ۳۲۳، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۷
اولیانوف، الکساندر ایلیچ، ۲۸۳، ایالات متحده آمریکا، ۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۸، ۴۱-۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۹، ۶۷-۲۶۶، ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۴۲، ۲۵۵	اتریش، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۰، آیه‌چستونیه زاپیسکی، ۴۰، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۵۶-۵۷، ۲۸۰، ۳۷۷، اروپای غربی، ۱۸، ۲۳، ۲۶، ۳۶، ۴۸، ۵۰، ۷۸، ۸۴